

# نقدی بر نقد

## چکیده

نویسنده در این «نقد» سعی کرده است با دفاع از دیدگاه مؤلفان کتاب دستور زبان فارسی سال اول دبیرستان، مقاله‌ی انتقادی آقای دکتر خیراله محمودی را در این خصوص بررسی نماید و پاسخ دهد و داوری را به خوانندگان واگذارد.

## اکبر اسماعیلی شکوه

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی  
و سرپرست دانشکاهی کرمان

## کلیدواژه‌ها:

بن ماضی، بن مضارع، دو جزئی، سه جزئی، چهار جزئی، فعل مرکب، دستور سنتی، دستور گشتاری، دستور ساختاری، تکواژ، مرکب مشتق.

در شماره‌ی ۷۰ نشریه‌ی آموزش زبان و ادب فارسی، در صفحات ۳۸ تا ۴۱ مقاله‌ای به قلم دکتر خیر الله محمودی با عنوان «نگاهی به کتاب دستور زبان فارسی» درج شده بود، که از ضعف‌های ناشی از پیش داوری، تعصب و عدم اشراف ایشان نسبت به دیدگاه مؤلفان کتاب خالی نبود، لذا بر خود، به عنوان مدرس کشوری این درس در استان کرمان، واجب دیدم که مقاله را نقد کنم و قضاوت را به خوانندگان این نشریه واگذارم.

۱- مقاله‌ی نام برده با نقد «مسند» آغاز

می‌گردد و ایشان در شماره‌ی ۱ ابتدا به تعریف مسند از دیدگاه مؤلفان کتاب پرداخته و سپس این چنین اضافه کرده است «براساس این تعریف مسند با فعل اسنادی می‌آید» و به دنبال آن متذکر نشده است که مثال‌های مندرج در صفحات ۲۱-۲۰ جمله‌های سه جزئی مسنددار با این تعریف مغایرت دارد و جمله‌ی «خواجه نظام الملک، غزالی را زین الدین و شرف الاثمه می‌خواند» را به عنوان نمونه‌ی جمله سه جزئی ذکر کرده است در حالی که این جمله‌ی چهار جزئی مفعول دار مسنددار است و در کتاب‌های سال دوم و سوم زبان فارسی به تفصیل درباره‌ی آن‌ها سخن گفته شده است و در واقع مسند در چنین جمله‌هایی جانشین تمیزی است که کتب دستور قدیم به دلیل تقلید از زبان عربی آن را در دستور زبان فارسی، وارد نمود و در کتاب‌های جدید التالیف زبان فارسی، که براساس دستور زبان ساختاری تدوین گشته است، نام آن را مسند گذاشته‌اند. بنابراین در این جمله خواجه نظام الملک «نهاد»، غزالی «مفعول»، زین الدین و شرف الاثمه «مسند» و می‌خواند «فعل» است.

۲- در شماره‌ی ۳ این مقاله در بحث از ساختن بن ماضی و مضارع همان طور که ایشان به نقل قول از مؤلفان کتاب زبان فارسی ذکر کرده است «بن مضارع اصل است و بن ماضی از آن ساخته می‌شود» و این یک اصل زبان‌شناسی است و در واقع بن ماضی در بیش تر موارد از ترکیب بن مضارع به اضافه نشانه‌های ماضی ساز «د، اد، ید، ست و ت» ساخته می‌شود مثل خور + د = خورد، کش + ت = کشید، افت + اد = افتاد، برس + ید = پرسید، مان + ست = مانست و یا مان + د = ماند.

اما در مواردی، که به دلیل تحولات آوایی این قاعده صادق نیست، از آن تحت عنوان بی‌قاعده نام می‌برند تا درکش برای دانش‌آموزان آسان شود. برای نمونه بن مضارع گو + نشانه‌ی ماضی ساز «ت» گوت می‌شود و این در جایی است که امروز «گفت» مستعمل است، زیرا به دلیل تحولات آوایی بن مضارع «گو» به «گف» تبدیل نشده است. اما از آن جا که دانش‌آموزان سال اول دبیرستان قدرت درک چنین توضیحاتی را ندارند به شیوه‌ی سنتی



است:

«علم به توصیف

واقعیت می‌پردازد، البته

واقعیت فراگیر نه موردی و استثنایی و

تاریخی» و جای دیگر نیز متذکر شده‌اند که

«کتاب حاضر توصیف فارسی نوشتاری امروز

در کتاب‌های درسی است نه فارسی گفتاری،

نه عامیانه و نه شعر و نه فارسی روزگار گذشته»

ایشان درست گفته است که از بین مضارع

«شنو» دو بن ماضی، یکی «شنود» داریم که

باقاعده است و از ترکیب بن مضارع «شنو» +

نشانه‌ی ماضی ساز «د» به دست می‌آید و دیگری

«شنید» است که به قول ایشان بی‌قاعده است.

اما به نظر می‌رسد که «شنود» یک بن ماضی

تاریخی است و امروزه رایج نیست و هیچ کدام

از انواع ماضی آن امروزه به کار نمی‌رود و تنها

مورد استعمالش به صورت اسم مرکب و مرخم

«گفت و شنود» است. بنابراین جای بحث آن

در دستور تاریخی است و امروزه تمام افعال

ماضی از بن «شنید» ساخته می‌شوند.

در شماره‌ی ۷، از فعل مرکب به عنوان

یکی از مباحث مهم کتاب زبان فارسی ذکر شده

که از نظر ایشان دارای ابهام است و سعی دارد

با مقایسه‌ی تعریف فعل مرکب در کتاب زبان

فارسی دبیرستان با دیگر تعاریف از فعل مرکب

این ابهام را ثابت کند. لذا ابتدا به تعریف فعل

مرکب و ویژگی‌های آن از دیدگاه مؤلفان

می‌پردازد و سپس چکیده و عصاره‌ی تعریف

فعل مرکب را از دید مؤلفان این چنین بیان

می‌کند: «الف - همکرد «فعل عمومی» آن با

کلمه یا کلمات قبل از خود رابطه‌ی نحوی

نداشته باشد یعنی کلمه‌ی ما قبل فعل، مفعول،

مسند و... نباشد.

ب: جزء پیشین گسترش پذیر نباشد، اگر

توان برای آن وابسته‌هایی از قبیل «ی» نکره،

معنایی به دستور ساختاری و علمی است و یا

برای سهولت در امر یادگیری برای دانش‌آموزان

است و به هیچ وجه ناشی از آشفتگی و

ناهمگونی در تعاریف نیست.

در شماره‌ی ۴ به بحث درباره‌ی فعل‌های

دو یا چند مصدری که بن ماضی آن‌ها با افعال

باقاعده مطابقت دارد، می‌پردازد و می‌نویسد

«در این مثال‌ها برای بن مضارع شنو بن ماضی

باقاعده ذکر نشده است» این مسئله را مؤلفان

کتاب در مقدمه‌ی آن در بخش دستور ذیل

شماره‌ی ۳ پاسخ داده‌اند. قسمتی از آن چنین

متوسل شده و بن ماضی را مساوی با مصدر -

منهای «ن» ذکر نموده‌اند. البته مؤلفان این کتاب

در مقدمه اشاره کرده‌اند که به دلیل انس

همکاران با اصطلاحات سنتی و قواعد مربوط

به آن، سعی شده در حد توان از اصطلاحات و

قواعد دستور سنتی استفاده شود. اما به تدریج

اصطلاحات زبان‌شناسی جای‌گزین

اصطلاحات سنتی می‌گردد و در مواردی نیز که

بعضی از مباحث کامل نیستند در سال‌های دوم

و سوم به طور کامل مطرح می‌شوند. بنابراین

ذکر دو شیوه برای ساختن بن ماضی یا به دلیل

قرار گرفتن این کتاب در مرحله‌ی گذر از دستور

های نشانه‌ی جمع، تریاترین، صفت یا مضاف الیه آورد فعل مرکب نیست»

بعد از آن به بیان دیدگاه‌های دیگر دستورنویسان، که به زعم ایشان بر مبنای زبان علمی و توصیفی نگاشته نشده است می‌پردازد. ابتدا «فعل مرکب» را بر مبنای «کتاب تاریخ زبان فارسی» این چنین تعریف می‌کند «الف - اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمه‌ی مستقل ترکیب یافته‌اند. کلمه‌ی اول اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود و کلمه‌ی دوم فعل مرکب است که صرف می‌شود و آن را هم‌کرد می‌خوانیم. اطلاق فعل مرکب به این گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آن‌ها معنی واحدی دریافت می‌شود. هرگاه دو کلمه از این انواع که ذکر شد «معنی را به ذهن القا کند، یعنی هر یک از این اجزا معنی مستقل و واقعی خود را حفظ کرده باشند، اصطلاح فعل مرکب به آن‌ها درست نیست، مثال: به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت / بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد»

ایشان «خراب ساختن» را فعل مرکب گفته و معتقدست که تعریف مؤلفان کتاب زبان فارسی با تعریف کتاب «تاریخ زبان فارسی» از فعل مرکب یکسان است و اختلافی با هم ندارند و اضافه می‌کند «با توجه به ساختار زبان فارسی تعریف تاریخ زبان فارسی منطقی‌تر است»

در مقایسه‌ی این دو تعریف، نه تنها شباهتی محسوس نیست، بلکه این دو تعریف از نظر ماهوی کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند. تعریف مؤلفان تعریفی ساختاری است که بر معنی تکیه ندارد مگر در موارد خاص، اما تعریف تاریخ زبان فارسی، که به زعم ایشان علمی و توصیفی است، کاملاً بر معنا تکیه دارد. تعریف معنایی تعریفی است که اکثر کتاب‌های دستور از زمان افلاطون در یونان

باستان تا قرن نوزدهم براساس آن نوشته شده است و در کشور ما نیز که سابقه‌ی دستور نویسی آن حداکثر به یک قرن می‌رسد و دستورنویسان ایرانی، یا به تقلید از زبان عربی و یا زبان فرانسه، برای زبان فارسی دستور نوشته‌اند به جای توصیف و افعیالیات زبان فارسی، سعی در تحمیل قواعد زبان‌های بیگانه به زبان فارسی داشته‌اند و در دستورنویسی به معنا توجه کرده‌اند. امروزه دانش زبان‌شناسی تعریف صرفاً معنایی را فاقد اعتبار می‌داند، زیرا در بسیاری موارد موجب گمراهی می‌گردد.

دکتر محمودی نیز در مثال مذکور، به این دلیل خراب خواهم ساخت را مرکب خوانده است که هیچ یک از دو جزء آن، معنی مستقل و واقعی خود را حفظ نکرده‌اند و به نظر ایشان بر روی هم دارای معنی واحدی است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ایشان برای تشخیص مرکب از غیر مرکب از معیار معنایی استفاده کرده است.

اما آیا «خراب خواهم ساخت» با معیار معنایی «فعل مرکب» است؟! مگر نه این است که هیچ یک از اجزای فعل مرکب نباید معنی مستقل و واقعی خود را حفظ کند. این در حالی که واژه‌ی «خراب» در این جمله معنی واقعی خود را حفظ کرده است و «ساخت» نیز از نظر معنایی در این جمله معادل و به معنای «گردانید» و «کرد» است و در صفحه‌ی «۲۷۴» کتاب تاریخ زبان فارسی نیز «ساخت» را به معنی «گردانیدن» گرفته است. بنابراین «ساخت» در این جمله معادل فعل ربطی «گرداند» است. در نتیجه «خراب خواهم ساخت» با معیار معنایی نیز فعل مرکب نیست.

اگر «خراب ساختن» را فعل مرکب بگیریم باید «تیره ساخت» را در جمله‌ی «طوفان آسمان را تیره ساخت» نیز مرکب بگیریم، در حالی که چنین نیست و «ساخت» معادل فعل ربطی

«گرداند» و «تیره» مسند آن است. این برداشت با تعریف مؤلفان کتاب زبان فارسی نیز انطباق دارد. زیرا واژه‌ی قبل از جزء صرفی فعل «ساخت» نقش نحوی مسند را پذیرفته است و علاوه بر آن باوند «تر» نیز گسترش‌پذیر است و می‌توان گفت «به یاد تو چشم را خراب‌تر خواهم ساخت». نه تنها این مثال بلکه سه مثال دیگر ایشان نیز یعنی «شکر بسیار کرد» «کوشش فراوان کرد» و «محروم کرد» نیز به دلایل زیر «فعل مرکب» نیستند.

۱. در جمله‌ی اول فعل «کرد» در معنی «انجام داد» به کار رفته است و واژه‌ی شکر نیز هم با «ها» گسترش‌پذیر است و هم صفت گرفته است و نقش نحوی مفعول را در این جمله به عهده دارد: «او پس از رهایی شکرها کرد».

۲. در جمله‌ی دوم نیز فعل «کرد» معادل «انجام داد» است و واژه‌ی «کوشش» نیز هم با «ی» نکره و هم با «ها» قابل گسترش است، مانند: او در راه رسیدن به هدف کوششی وصف‌ناپذیر کرد، یا او در راه رسیدن به هدف کوشش‌ها کرد بنابراین «کوشش» در این جمله نیز نقش نحوی مفعول را به عهده دارد.

۳. واژه‌ی «محروم» نیز در جمله‌ی سوم جزء ثابت فعل مرکب نیست، چون باوند «تر» قابل گسترش است و فعل «کرد» نیز در این جمله معادل و به معنای فعل ربطی گذرا شده‌ی «گرداند» است. بنابراین «محروم» در این جمله نقش نحوی مسند را به عهده دارد.

دکتر محمودی علاوه بر این مثال‌ها در دنباله‌ی همین بحث، دو مثال از نثر تاریخی بیان کرده است با این توجیه که میان دو جزء فعل مرکب ممکن است مضاف الیه، متمم و یا مفعول قرار گیرد و اتفاقاً بر عکس مثال‌های بالا فعل در این دو مثال مرکب است و با معیار مؤلفان کتاب زبان فارسی نیز سازگار است. این دو جمله عبارت‌اند از:





الف: کشف الاسرار کرد. ب: حکایت رنج مفارقت کرد.

همان طور که ملاحظه می‌کنید این دو جمله مربوط به نثر تاریخی هستند و امروزه به عنوان جمله‌های نثر معیار نوشتاری به حساب نمی‌آیند و برای تعیین اجزایشان ضروری است که آن‌ها را مطابق نثر معیار نوشتاری امروز بنویسیم که چنین می‌شوند: الف- اسرار را کشف کرد. ب: رنج مفارقت را حکایت کرد. بنابراین از آن جا که جزء ثابت ترکیب «کشف کرد» قابل گسترش نیست، «کشف کرد» فعل مرکب است و در جمله‌ی دوم نیز «حکایت» قابل گسترش نیست، لذا حکایت کرد در این جمله نیز فعل مرکب تلقی می‌شود. لازم به ذکر است که دانش نوین زبان‌شناسی برای شناخت ساده از مرکب از سه ملاک صرفی، نحوی و آوایی استفاده می‌کند.

۱- براساس معیار صرفی یک واژه هنگامی مرکب است که نتوان اجزای دیگری را جانشین اجزای آن نماییم. برای نمونه در جمله‌ی «علی او را دوست دارد» دوست دارد فعل مرکب است چون اجزای آن چنان به هم جوش خورده‌اند که جزء ثابتش یعنی «دوست» را با هیچ واژه‌ای در این جمله نمی‌توان عوض کرد و گفت «علی او را دشمن یا، بد، زشت، خوب و... دارد» و جزء صرفی آن نیز با هیچ واژه‌ای قابل جانشینی نیست و نمی‌توان گفت «علی او را دوست نماید، نشود - رود و...»

۲- مطابق معیار نحوی نیز چون فعل دوست دارد گسترش پذیر نیست و نمی‌توان آن را با یکی از وندهای «ی» «نکره»، «های» جمع و «توترین» گسترش داد و گفت علی او را «دوستی» یا «دوست‌ها» یا «دوست‌تر» دارد

۳- و مطابق معیار آوایی نیز نمی‌توان فعل «دوست دارد» را ساده پنداشت و چون اگر دو واژه از یک دیگر جدا و مستقل باشند، مکشی

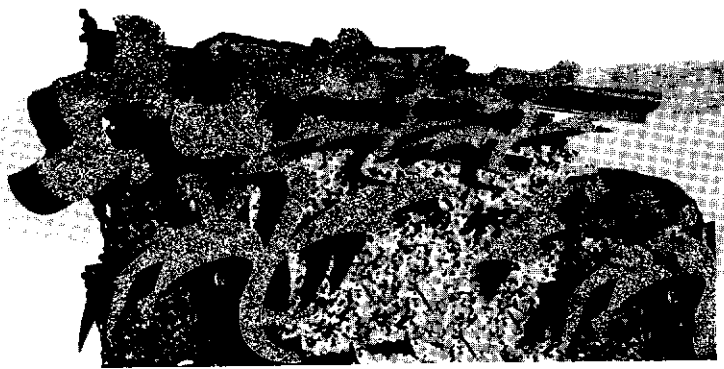
میان آن‌ها وجود دارد و علاوه بر آن، دو واژه‌ی مستقل هر کدام تکیه‌ای جداگانه می‌گیرند و این ملاک‌ها در مورد فعل «دوست دارد» صادق نیست. چون میان آن‌ها مکشی وجود ندارد تا دو واژه‌ی مستقل شناخته شوند و «دوست دارد» چون یک واژه است یک تکیه نیز بیش‌تر نمی‌گیرد. البته باید اعتراف کرد که عدم گسترش پذیری، آن گونه که در مورد اسم مرکب قاطع است در مورد فعل مرکب این چنین قطعی نیست. برای نمونه کتابخانه یک واژه‌ی مرکب است چون بین دو جزء آن هیچ‌وند یا تکواژی را نمی‌توان اضافه کرد. برای مثال نمی‌توان گفت «کتاب‌ها خانه»، «کتابش خانه»، «کتاب بزرگ خانه» و...

اما فعل مرکب «دوست دارد» چنین قطعیتی ندارد. به عبارت دیگر در مواردی شکاف پذیر است و می‌توان ضمیر متصل مفعولی بین دو جزء آن آورد و گفت «دوستش دارم» یا «دوستم دارد» که در این صورت کافی است ضمایر متصل مفعولی را به ضمایر متصل مفعولی تبدیل کرد و آن‌ها را قبل از فعل قرار داد و گفت او را دوست دارم یا من را دوست دارد و بعد با استفاده از ملاک گسترش پذیری ثابت کرد که فعل «دوست دارد» مرکب است. بنابراین فعل مرکب قطعیت اسم مرکب را ندارد و تنها می‌توان گفت که میان دو جزء فعل مرکب نمی‌توان یکی از وندهای «ی» «نکره» «های» جمع و «ترترین» قرار داد و آن‌ها را به این شیوه گسترش داد، اما اسم مرکب نه گسترش پذیر است با هیچ واژه و ندی و نه فاصله بردار.

ب: دیدگاه دوم: دکتر محمودی در صفحه‌ی ۴۰ نشریه‌ی آموزش و ادب فارسی شماره ۷ در ستون دوم، دیدگاه دومی را در مقابل دیدگاه مؤلفان مطرح می‌کند که برگرفته از کتاب «دستور زبان فارسی بر پایه نظریه‌ی گشتاری» است، و می‌نویسد «در این کتاب

درباره‌ی فعل مرکب آمده: راه تشخیص فعل مرکب از ترکیب‌های نحوی یاد شده (کتاب خواندم، پیراهن می‌دوزد) این است که اگر گروه اسمی از ترکیب نحوی بالا حذف شود، فعل باقی مانده باز همان معنی اصلی در ترکیب نحوی را داراست و چون افعال «می‌دوزد و خواندم» به تنهایی نیز معنی واژگانی خود را دارند، فعل ساده هستند و این در حالی است که اگر پایه از فعل مرکب حذف شود عنصر باقی مانده، معنی خاصی را که در فعل مرکب دار است دیگر نخواهد داشت؛ مثلاً معنی «داده است» به تنهایی برابر معنی آن در فعل مرکب «فرب داده است»، نیست و بعد اضافه می‌کند «احتمالاً منظور برخی از دستور نویسان از این که به معنی یک پارچه‌ی فعل مرکب اشاره کرده همین تلفیق معنایی دو سازه‌ی آن بوده است» ایشان پس از ذکر ضمیر مثال این گونه نتیجه‌گیری می‌کند «در این دیدگاه نیز طریق شناخت فعل مرکب و نشانه‌هایی که برای آن‌ها ذکر شده است، با آن چه مؤلفان محترم برای شناخت فعل مرکب ذکر کرده‌اند متفاوت است، در حالی که این دیدگاه بانظریه‌ی قبل (کتاب تاریخ زبان فارسی) درباره‌ی شناخت فعل مرکب هم خوانی دارد.»

البته هم خوانی داشتن دو دیدگاه مذکور درباره‌ی فعل مرکب تعجبی ندارد و اگر غیر از این بود جای شگفتی داشت، چون هر دو به عنصر معنا توجه کرده‌اند و اساس تشخیص خود را معیار معنایی ذکر کرده‌اند و دیدگاه معنایی نباید با دیدگاه مؤلفان کتاب زبان فارسی، که عمدتاً براساس دستور ساختاری است، هم خوانی داشته باشد. براساس دیدگاه مؤلفان دو جمله‌ی «زهر خرید خوبی کرد، احمد اظهار خوش حالی بسیاری کرد» که دکتر محمودی به عنوان مثال فعل مرکب از دستور زبان گشتاری نقل نموده‌اند دارای اشکال هستند، زیرا فعل



جمله «زهر را خرید خوبی کرد» مرکب نیست، بلکه فعل این جمله «کرد» است در معنی انجام دادن و خرید خوبی مفعول است چون باوند «ها» گسترش پذیر است و می توان گفت: «زهر را خریدهای خوبی کرد» و اما در جمله ی «احمد اظهار خوش حالی بسیار کرد» فعل مرکب آن اظهار کرده است نه اظهار خوشحالی بسیاری. چون نثر معیار و نوشتاری این جمله می شود «احمد خوش حالی بسیاری را اظهار کرده» که در این صورت خوش حالی بسیاری مفعول است و «اظهار کرد» فعل مرکب چون واژه ی اظهار قابل گسترش نیست.

اما آن چه که در خور توجه است و ایشان بعد از بیان دیدگاه گشتاری در مورد فعل مرکب درباره ی آن اظهار نظر نموده و نتیجه گرفته است؛ این است که نوشته «بر اساس مطالبی که در صفحات پیشین این کتاب «کتاب زبان فارسی مؤلفان» به عنوان فعل ساده ذکر شده اشتباه است؛ از جمله ۱- طاعت شش هزار ساله ی شیطان او را مغرور ساخت. ۲- رفاه طلبی، تمدن های کهن را نابود می کند.» و این چنین ادامه داده است: «چون در این جمله ها برای مغرور و نابود نقش مسندی ذکر شده است با توضیحاتی که درباره ی فعل مرکب از دیدگاه های مختلف داده شد افعال «مغرور ساخت» و «نابود می کند»، فعل مرکب هستند و جزء پیشین آن ها یعنی مغرور و نابود نقش نحوی نمی پذیرد» و جالب توجه است ایشان برای تأیید نظر خود، از دیدگاه مؤلفان هم کمک گرفته و آخرین استدلال خود را این گونه بیان کرده است: «کلمات مغرور و نابود با توضیحاتی که مؤلفان محترم این کتاب درباره ی فعل مرکب آورده اند سازگار نیستند و نمی توان گفت مغروری ساخت و مغرورها ساخت و نابودی می کند و نابودها می کند». این جاست که بنده با کمال تأسف باید بگویم دکتر محمودی

با پیش داوری و تعصب و به دور از انصاف علمی قضاوت کرده است زیرا واژه های «نابود» و «مغرور» در این دو جمله هر دو گسترش پذیر هستند اما نه با «ی» نکره و «ه» نشانه ی جمع، بلکه با «تر» گسترش پذیرند و اصولاً چنان چه جزء ماقبل فعل حرفی مسند باشد تنها با «تر» و «ترین» قابل گسترش می شوند و در جمله ی اول می توان گفت اطاعت شش هزار ساله ی شیطان او را مغرورتر ساخت و جمله، چهار جزئی مفعول دار مسند دار می شود. در جمله ی دوم نیز می توان گفت: رفاه طلبی تمدن های کهن را نابودتر می کند. این جمله نیز چهار جزئی مفعول دار مسند دار می شود.

در شماره ی ۸ مقاله، دکتر محمودی در ابتدای صفحه ۴۱ ترکیباتی چون «به حساب آوردن»، «به هدر رفتن» و «به شمار رفتن» را از نظر مؤلفان کتاب زبان فارسی فعل مرکب داشته است، در صورتی که این ترکیبات عبارت فعلی اند، زیرا افعالی که جزء پیشین آن ها حرف اضافه، اسم یا صفت باشد عبارت فعلی نام دارند. آن گاه به تعریف و ذکر ویژگی های «عبارت فعلی» می پردازد. ضمن این که این، اختلاف ماهوی و کیفی نیست و اختلاف در نام گذاری است که دستورنویسان سنتی و تاریخی نام عبارت فعلی را به آن داده اند و مؤلفان کتاب «فعل مرکب» گفته اند. همان طور که مستحضری نام گذاری ها در بسیاری از زبان ها قرار دادی است و وحی منزل تلقی نمی شود و دستور ساختاری برای جلوگیری از تراحم نام گذاری ها آن ها را همان فعل مرکب نامیده اند که اتفاقاً از نظر اقتصاد زبانی هم موجه تر است. در شماره ی ۹ صفحه ی ۴۱ نیز دکتر محمودی به نقد گروه اسمی و هسته پرداخته و معتقد است:

«الف: وقتی می گویم اسمی هسته است که وابسته در کنار آن باشد، به عبارت دیگر

زمانی مفهوم هسته برای اسمی عینیت پیدا می کند که وابسته ی همراه آن ذکر شود» البته نگاه ایشان به هسته و گروه اسمی نیز نگاهی معنایی است، در حالی که منظور مؤلفان از واژه ی «گروه» در ترکیب گروه اسمی معنای آن مورد نظر نیست و گروه در این جا واژه ای صرفاً دستوری است و مؤلفان کتاب های زبان فارسی برای جلوگیری از هرگونه ابهام آن را توضیح داده اند. در این باره نوشته است هر واژه ای که در یکی از نقش های نهادی، مفعولی، متممی ظاهر شود گروه اسمی نام دارد، و گروه اسمی از یک هسته تشکیل شده که اجباری است و یک یا چند وابسته که اختیاری است. یعنی به ازای هر نقش، یک گروه اسمی قائل هستند. برای نمونه در جمله ی «علی کتاب خرید» سه گروه داریم که دو گروه آن اسمی و یک گروه فعلی است و هیچ کدام نیز وابسته ندارند. اما در جمله ی «علی آن دو کتاب گران قیمت جغرافی را خرید» باز هم سه گروه داریم، که گروه اول «علی» در نقش نهاد است و فقط از هسته تشکیل شده است. گروه دوم یعنی «آن دو کتاب گران قیمت جغرافی» نیز یک گروه اسمی است که از یک هسته «کتاب»، دو وابسته ی پیشین «آن دو» و دو وابسته ی پسین «گران قیمت جغرافی» تشکیل شده است و نقش مفعولی دارد و گروه دیگر گروه فعلی است که آن هم از یک هسته تشکیل شده است.

در این جا اگر با دید معنایی به این مسئله نگاه نکنیم هیچ مشکلی را ایجاد نمی کند. در شماره ی ۱۰ ضمن ذکر این جمله از کتاب زبان سال اول، که می گوید چنان که گفتیم هر صفتی اگر وابسته ی اسم نباشد و یکی از نقش های اسم را بپذیرد گروه اسمی است. مثال «سیر از گرسنه خیر ندارد» «هوا سرد است» (پاورقی ص ۷۱) اضافه می کند در این مثال ها نوعی تفاوت وجود دارد. در مثال اول کلمات «سیر و گرسنه» را

می توان اسم نامید زیرا جانشین موصوف شده اند و موصوف آن ها حذف شده است، اما در مثال دوم به نظر ایشان کلمه ی «سرد» صفت است نه اسم، زیرا نمی توان برای آن در این جمله موصوف آورد. در جواب باید گفت در دستور ساختاری صفت به عنوان یک جزء مستقل به حساب نمی آید و همان طور که ایشان به نقل از کتاب زبان فارسی سال اول، در آغاز این بحث اشاره کرده، صفت تنها هنگامی صفت است که وابسته باشد و ایشان هم چنین استدلال کرده در جمله ی دوم نیز واژه ی «سرد» صفت نیست، چون وابسته نیست. مشکل در این جاست که ایشان سعی دارد با تعاریف معنایی دستورهای سنتی و تاریخی، مثال های کتاب زبان سال اول را به چالش بکشاند. صفت در دستور سنتی مستقل تلقی می شد اما در دستور ساختاری یک وابسته ی صرف به حساب می آید. در گذشته ما برای اثبات نوع کلمه از نشانه های کمک می گرفتیم؛ مثلاً واژه ای را نوعاً صفت می دانستیم که بتواند موصوف بپذیرد، اما در دستور ساختاری ما نوع مستقلی به نام صفت نداریم تا بخواهیم آن را با محک صفت بودن یا نبودن مشخص کنیم. دستور ساختاری به ما می گوید ارزش و نوع هر واژه را واژه های هم نشین آن مشخص می کند و هر واژه چنان چه در جمله یکی از نقش های نهادی، مفعولی - مسندی - متممی را بپذیرد آن واژه در آن جمله اسم است و ممکن است همان واژه در جمله ای دیگر، هیچ یک از نقش های بالا را نپذیرد و صرفاً وابسته ی یکی از آن نقش ها باشد. مثلاً همین جمله ی «هوا سرد است» را اگر با دید ساختاری نگاه کنیم واژه ی «سرد» چون «مسند» است، بنابراین «اسم» است و هیچ ملاک دیگری برای «اسم» بودن و نبودن آن لازم نیست. اما همین واژه ی سرد را اگر در جمله ی «هوای سرد پاییز دل انگیز است» در نظر بگیریم

چون هیچ یک از نقش های اصلی را ایفا نمی کند وابسته نام دارد و نام آن صفت است. در شماره ی ۱۱ بحث درباره ی «یات» به عنوان نشانه ی جمع در کتاب زبان فارسی است و دکتر محمودی «یات» را نشانه ی جمع عربی دانسته که درست آن «ات» است و ذیل آن، ضمن آوردن چند مثال، اضافه کرده است که به نظر می رسد نشانه ی جمع در این کلمات «ات» باشد. نظر ایشان کاملاً درست است اما چرا در کتاب درسی از «یات» به عنوان نشانه ی جمع یاد برده است، دلیل آن چیزی نیست جز مخاطبین آن کتاب، یعنی شاگردان سال اول دبیرستان، که درک تجزیه و تحلیل «یات» برای آنان دشوار است. مگر نه این است که سخن باید بنا بر مقتضیات حال و مقام باشد و الا نه تنها مؤلفان بلکه همه مدرسان دبیرستان هم می دانند که مفرد کلمه ی ریاضیات ریاضی است که با «ات» نشانه جمع عربی جمع بسته شده است و از آن جا که در زبان فارسی دو مصوت «ای = آ» در پایان ریاضی و مصوت «آ = آ» در آغاز «ات» نمی تواند بلافاصله در کنار یکدیگر قرار بگیرند، لذا صامت «ی = y» در میان آن ها قرار می گیرد که به آن صامت میانجی می گویند. یعنی ریاضی + ی + ات = ریاضیات. همین طور است واژه هایی چون ادبیات، تجربیات، مثنویات و... در قسمت «ب» شماره ی ۱۱ در مورد واژه ی نیاکان، ایشان معتقد است که «ک» جزء واژه «نیا» است که در پهلوی نیاک «یا نیاک» بوده است و با «ان» نشانه ی جمع ترکیب شده و «نیاکان» حاصل شده است. تحلیل ایشان تاریخی است و از نظر تاریخی صحیح است، اما از آن جا که دستور زبان کتاب های درسی بر اساس دستور ساختاری، که یکی از مکاتب مشهور و فراگیر زبان شناسی نوین و شاید مشهورترین آن ها بعد از دستور گشتاری - زایشی جامسکی است، نوشته شده است و

مطابق این دستور باید برای واژگان تحلیلی زبان شناسانه ارائه داده تحلیل تاریخی و در زمانی، و تحلیل زبان شناسانه ی واژه ی نیاکان این چنین است. اصل امروزی واژه «نیا» است که به مصوت بلند «آ = آ» ختم شده است و با نشانه ی جمع «ان» جمع بسته شده و از آن جا که دو مصوت نمی توانند در کنار هم قرار بگیرند، صامت میانجی «ک» در میان آن ها قرار گرفته است یعنی نیا + ک + ان = نیاکان و این قاعده ی زبان شناسی است و در بسیاری از دیگر واژه ها مثل «ی» در دانا + ی + ان = دانایان، سبزی + ج + ات = سبزیجات و غیره نیز صادق است. اما به اقتضای سن و درک دانش آموزان سال اول از لفظ «کان» به عنوان نشانه ی جمع استفاده شده است. در شماره ی ۱۲ نام برده معتقد است که بعضی از مثال ها با تعریف واژه ی مشتق و مرکب سازگار نیست و از واژگانی چون «خوش آب و رنگ» و «خانه به دوش» به عنوان نمونه یاد کرده است. در جواب ایشان لازم به ذکر است بعضی از حروف و وندها چنان چه در میان دو تکواژ مستقل واقع شوند و آن ها را تبدیل به یک واژه نمایند وند، مشتق ساز یا اشتقاقی محسوب می شوند و کلمه ی حاصل «مشتق مرکب» نام می گیرد. بنابراین «و» در واژه هایی چون «گفت و گو» «پرس و جو»، «زد و خورد»، وند محسوب می شود و واژه هانیز «مشتق و مرکب» نام می گیرند و هم چنین «به» نیز در واژه هایی چون «دست به عصا»، «خانه به دوش» و «الف» در «گونگون» و «سراسر» وند اشتقاقی اند.

**منابع**  
 باقری، مهری، مقدمات زبان شناسی، نشر قطره، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.  
 حق شناس، علی محمد، آواشناسی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۳.  
 وحیدیان کامیار، تقی، نوای گفتار در فارسی، دانشگاه اهواز، ۱۳۵۷.